

بهترین سال‌های
زندگی ما

ناگهان سینما...



شاپور عظیمی

باید اذعان کرد که جشنواره فیلم فجر خواناخواه روی خاطرات سینمایی ما تأثیرات انکارناپذیری گذاشته است. برای ما «دور از مرکز نشینان» سینما و جشنواره فیلم فجر وصف‌العیش بود. با کتاب و مجله ارتباطی غیرمستقیم با جشنواره برقرار می‌کردیم. در ۱۳۶۵ اتفاق غریبی رخ داد که باعث شد تا برای نخستین بار با جشنواره فیلم فجر بی‌واسطه ارتباط برقرار کنیم. دوستی صمیمی به‌طور اتفاقی یک غروب مراد خیابان شهرمان دید و گفت چه نشسته‌ای که واپسین فیلم، ساخته فیلمساز محبوبت در واپسین روز جشنواره و در واپسین سانس سینما کریستال به نمایش درمی‌آید. اینها را نمی‌نویسم که حتی در خاطرات علاقه‌مندان سینما ثبت شوند. آنچه می‌نویسم حدیث عشق به سینماست که جشنواره فیلم فجر مدخل آن بود. القصه، فردای همان شب که دوستم ماجرای اکران فیلم کارگردان محبوبم را برآیم گفت، سوار اتوبوسی شدم که ۱۶ ساعت بعد مراد ترمینال جنوب پیاده کرد. ساعت هفت و نیم صبح در ابتدای لایزال صبحانه‌ای «زدم». هشت صبح جلوی سینما کریستال بودم تا بلیت ساعت ۱۰ شب واپسین این سینما را بخرم و فیلم کارگردان محبوبم را تماشا کنم. ساعت معهود فرا رسید. فیلم را دیدم. فردا صبح سوار بر اتوبوس به شهرم بازگشتم و حالا من بودم و همان دوست که باید گزارش لحظه به لحظه این «سفر ادیسه‌وار» را برایش روایت می‌کردم که کردم. هر دو محظوظ شدیم، کیف کردیم، حال کردیم.

اکنون که این یادداشت را می‌نویسم سالیانی از آن «واقعه» گذشته است. آن موقع ۲۳ سال داشتم و حالا ۶۱ ساله‌ام. بارها از خودم پرسیده‌ام اگر الان بودم، باز هم تحمل رنج سفری ۲ هزار کیلومتری را بر خودت هموار می‌کردی که فقط بروی یک فیلم را تماشا کنی؟ نمی‌دانم چه آکسیری در خودش دارد سینما و فیلم دیدن که هنوز هم وقتی چراغ‌های سالن خاموش می‌شوند، پیش خودم می‌گویم... آغاز برنامه‌های ما هم‌اکنون شروع شد!



ساره بیات امسال با «چشم‌بادومی» به جشنواره آمده است؛ فیلمی اجتماعی که او در کنار مهدی هاشمی نقش‌های محوری بر عهده دارند.

ساره بیات

آیا ساره بیات دوباره در سینمای ایران می‌درخشد؟

سرانجام رونمایی از
عشق و گرسنگی های دیگر

علیرضا محمودی



از این دو راهی بود. بیات در تمام طول این درام سعی می‌کند به جای غم، مفهوم دیگری از ملال سرنوشت تحمیل شده را بیافریند؛ عذاب انتخاب. پیمان بازغی و نوید محمدزاده در دو سوی سرنوشت او و فرزندش، شعاع تابانی از خوشبختی نبودند. مادر بودن این روزها بیش از هر چیزی به چالشی برای زنان تبدیل شده. بیات مانند بازیگران بزرگ رومانس‌های ازلی بین مادرانگی و عاشق‌پیشگی باید متحمل نبردهای باستانی می‌شود. در صحنه شهری دلگیر که دریا و ساحلش دل‌بازکننده نیست. همه چیز این درام می‌توانست مانند آنونس‌های رایج سینمای ایران از حنجره ابوالحسن تهامی سقوط کند. زنی بی‌پناه، شوهری معتاد، عشقی مبهم و کودکی بی‌گناه. اما این نمایش وقتی خود را بالا کشید سهم دل‌مردگی بیش از غمباری شد. آدم‌ها وقتی مفری ندارند، تحول برایشان فقط یک کلمه است؛ ساره بیات با همکاری معماری شهر انزلی معمای تنهایی ناهید را خوب جلوی ما گذاشته است؛ اوچی که تکرارش شاید نیازمند سوار شدن بر ماشین زمان و برگشتن به زمانی است که ساختن فیلمی مانند ناهید به اندازه امروز دشوار نبود.

برای نمایش زوج‌های ایرانی معاصر بر جای گذاشت، اما باید قبول کنیم که در کشور ما فیلم‌ها در زمان اکران خوب دیده می‌شوند؛ در حالی که همه چیز تمام شده و زمان، نقش عمیق خود را در چهره‌ها باقی گذاشته و رفته است. حقیقت دارد که حرفه نمایش دشواری انتخاب است. زمانی یک بازیگر بزرگ ایرانی گفته بود اعتبار من به کارهایی است که نکرده‌ام. بیات در ۳ سریال با منوچهر هادی در برابر حامد بهداد، محمدرضا گلزار، هومن سیدی و حسین باری سعی کرد بازیگری در حد استانداردهای رومانس‌های عاشقانه باشد. تماشای این سریال‌ها که هنوز یک دهه نشده‌اند انکار قرنیه از تولیدشان می‌گذرد. این روزها ثابت می‌کند برخلاف ظاهر فریبنده دنیای بازیگری این حرفه تا چه حد بی‌رحم است. مروتی در کار نیست وقتی عشق به صحنه نمی‌آید. سنجش کارنامه بیات بدون شک با اوچ‌هایی که رقم زده، شیرین است، اما مناسب باز یگر نقش‌های تلخ نیست. بهتر است به ابتدای نوشته برگردیم و جمله آغازین را باز نویسی کنیم. عشق و گرسنگی چرخ‌های جهان را می‌چرخاند.

عشق و گرسنگی، چرخ‌های درام را می‌چرخانند و ساره بیات، انتخاب مناسبی برای تمامیت این چرخش ۲۰ ساله گذشته بوده است. حافظه ما از بیات وقتی تازه شد که در لحظات سرنوشت‌ساز ملودرام‌های فارسی دهه اخیر مانند زنان تاریخ‌ساز سینمای ایران عهده‌دار وظیفه مشکلی شد؛ ماموریت این بود: با نگاهت کاری بکن؛ خواسته‌ای رایج در همه ملودرام‌ها از سوی کارگردان و پاسخی شایسته اما نه از همه بازیگران زن. برخی معتقدند که ملودرام تلخ، عمیق‌ترین نقب دراماتیک به عواطف بشری است. برای چنین غویسی ساره بیات غواص قابل اعتمادی از کار درآمده است.

اولین بار که سینمای ایران او را به عنوان بازیگری قابل اعتنا باور کرد، زمانی بود که اصغر فرهادی ایفای مهم‌ترین لحظه جدایی نادر از سیمین را به درک ساره بیات از وضعیت موجود سپرد. در وضعیت خلق شده همه چیز در معلق‌ترین حالت خود بود. در جناح پیمان معادی و لیلا حاتمی که همه چیز در آستانه فروپاشی بود و در جناح شهاب حسینی و ساره بیات همه چیز در معرض اضمحلال. همه در آن خانه محقر دور هم جمع شدند تا بتوانند ماجرا را به سمت خود تمام کنند. پیروزی در کار بود. فقط می‌خواستند با خیال راحت سراغ بحران خودشان بروند و از بحران بزرگ‌تر عبور کنند. حالا همه چیز به راضیه / بیات سپرده شده بود. او سخت‌ترین کار را کرد. درام را تمام کرد. داستان تمام شده بود اما او نخواست یا نتوانست یا تصمیم گرفت در این کشاکش بایستد. او نمی‌خواست هویت مخدوش شده‌ای از روح خود باقی بگذارد. درک این لحظه تاریخی از سینمای ایران محصول انتخاب و هدایت فرهادی و غایت جلوه ساره بیات است. سینما قبل از هر چیزی یک نمایش است و اگر باشکوه است دلیلی جز عرضه شکوه ندارد. بیات شکوه لحظه سپرده شده به خود را باشکوه تحویل داده. این برای کارنامه هر بازیگری کامل‌کننده است.

اما همه چیز به این لحظه ختم نمی‌شود. انزلی شهر دلگیری است. اغلب ابری با روزهای بارانی فراوان. با چنین آسمانی بندرانزلی شاهد تماشای ناهید، گردش در مرداب و خرید از شنبه بازار نبود. ناهید ساخته شده در بندر انزلی ایستادن در دوراهی‌ای بود که مقصد هر دوره شوقی برای عابر بر نمی‌انگیخت. ناهید ساخته آیدا پناهنده با بازی ساره بیات در نقش ناهید، نمایشی